

شکایت از فرماندار

«سربن ارطاة» مرد سنگدلی بود که تاریخ اسلام نظیر او را کمتر بیاد دارد. این مرد خونخوار یکی از دشمنان سرسخت امیرمؤمنان علی علیه السلام و از سران لشکر معاویه بن ابی سفیان بود. بعد از جنگ معروف صفین که پس از یکسال و نیم بدون اخذ نتیجه و با حکمیت عمرو عاص مشاور حیلہ گر معاویه و ابوموسی اشعری، پایان پذیرفت، معاویه سربن ارطاة را با سه هزار سرباز به حجاز و یمن که در قلمرو حکومت امیرمؤمنان (ع) بود فرستاد و گفت: هر جا در خط سیر خود به شیعیان علی دست یافتی همه را تار و مار کن و اموال آنها را به غنیمت ببر و در این خصوص بیزرک و کوچک آنها رحم نکنند.

سربن ارطاة نخست بمدینه آمد و از آنجا بسکه و طائف و یمن رفت و بهر شهر و قبیله ای که رسید مال و جان طرفداران علی علیه السلام را مورد تعرض قرارداد؛ خانه های بسیاری را آتش زد و مردم انبوهی را از خانه و زندگی آواره ساخت و سی هزار نفر از شیعیان بی گناه را که حاضر نبودند از حکومت ظالمانه معاویه اطاعت کنند و گناهی جز پیروی شاه مردان علی علیه السلام نداشتند؛ از دم شمشیر گذرانید! (۱)

بعد از شهادت آنحضرت که معاویه بلامنازع بر سراسر دنیای اسلام حکمرانی میکرد و خود را حاکم مطلق المنان مسلمانان میدانست؛ در میان جنایات فراوانی که مرتکب شد از جمله همین سربن ارطاة را به حکومت قبیله همدان که تیره ای از مردم یمن بودند و در حوالی کوفه سکونت گزیده بودند، اعزام داشت.

قبیله همدان (۱) در سفری که امیر مؤمنان از جانب پیغمبر اسلام (ص) برای تبلیغ اسلام باین تشریف برد؛ همه در یکروز بدست آنحضرت مسلمان شدند، و بهمین جهت مرد و زن این قبیله همه از شیعیان با اخلاص و صمیمی و فدائیان جانانز و حقیقی آنحضرت بودند و از این لحاظ سوابق درخشانی در تاریخ اسلام و تشیع دارند.

بسرین ارطاة چون بحکومت آن قبیله منصوب گشت؛ بواسطه کینه دیرینی که بسا امیر مؤمنان (ع) و شیعیان آنحضرت داشت و با اطلاع از سوابق تشیع مردم همدان؛ از ارتکاب هر گونه شقاوت و بیرحمی و اعمال ضد انسانی خودداری نکرد، مالیاتهای سنگینی بر آنها بست و بازور سر نیزه تامیتوانست آنها را شکنجه داد هر کس لب باعتراف و شکایت میگشود اموالش را مصادره مینمود و سپس گردن میزد.

مردم بیچاره که میدانستند او اینگونه اختیارات را از شخص معاویه گرفته از هر گونه اقدام و چاره اندیشی مأیوس و جز سوختن و ساختن چاره ای نداشتند؛ و کار بآنجا رسید که همه در زیر بار تحمیلات و فشار و شکنجه های جانکاه او بستوه آمدند.

در آنمیان زنی شیردل بنام «سوده» دختر عماره که از زنان فهیمه و سخنور قبیله همدان بود و دلش از مهر علی علیه السلام موج میزد؛ از مشاهده آنهمه مظلوم و بیدادگری بسرین ارطاة حاکم خون آشام معاویه کاسه صبرش لبریز شد و طاقش طاق گردید.

سوده میدید مردان و جوانان قبیله چنان مرعوب بیدادگری «بسر» شده اند که انتظار هیچگونه اقدامی از طرف آنها نمیرود و در حقیقت او بسالیمان میدید که دیگر مردی نیست که بتواند از حقوق آنها دفاع کند و شراین فرماندار ستمگر را از سر آنها بر طرف سازد. سوده فکر کرد که چاره منحصر بفرمانداریست که شخصاً چاره ای بیاندیشد و بیش از این شاهد اینهمه ستم و اجحاف نباشد؛ بعد از این فکر با عزمی راسخ مردانه سوار شد و راه طولانی عراق و شام رایش گرفت و بکراست وارد دربار معاویه شد و از دربان خواست که برای ورود او از معاویه اجازه بگیرد همینکه معاویه نام «سوده» را شنید او را شناخت و اشعاری را که او در تشجیع جوانان قبیله همدان که در جنگ صفین جزوسر بازان امیر - مؤمنان (ع) بودند؛ برای حمله بجناح لشکر معاویه؛ سروده بود بیاد آورد و اجازه داد که سوده داخل شود.

معاویه قبلاً کینه سوده را بخاطر سرودن آن اشعار همچنان انگیز رزمی که موجب شد

(۱) همدان بسکون میم است؛ با همدان شهر معروف ایران اشتباه نشود

در یکی از روزهای جنگ صفین جناح لشکرش شکست بخورد بدل گرفته بود و انتظار داشت که روزی باین زن دسترسی پیدا کند و حساب او را کف دستش بگذارد. اینک با کمال خوشوقتی میبیند گم شده خود را پیدا کرده و سوده با پای خود بدام او افتاده است.

معاویه پرسید: هان ای سوده! این اشعار از تو است: «ای فرزند عماره! بهنگام رزم و در میدان جنگ! همچون پدر دلاورت بصغوف دشمن حمله کن، و از علی و حسین و خاندان آنها یاری نما!»، و سعی کن که پسر هندی جگر خوار (معاویه) و دودمان او را خوار و سرشکسته کنی؛ پیشوای ما (علی) برادر خوانده پیغمبر و پرچمدار هدایت خلق و مجسمه ایمان است. ای فرزند! لشکر را پشت سر بگذار و پیشاپیش او بایست و با شمشیر کشیده و نیزه جگر دوز بیکار کن!»

سوده گفت: آری این اشعار از من است و من همانم دروغ نمیگویم و از گفته خود معذرت نمیخواهم؛ ولی ای معاویه اکنون دیگر واقعه صفین تمام شده و آن اوضاع فراموش گشته؛ تو هم از گذشته سخن بمیان نیاور و آنرا نادیده انگار.

معاویه گفت: نه! من کسی نیستم که گذشته را فراموش کرده باشم، گفت: نمیگویم فراموش کرده ای، ولی من امروز بمنظور دیگری از عراق رو بتو آورده ام.

معاویه که مردی زیرک و خون سرد بود گفت: خوب، از گذشته چشم پوشیدم اکنون بگو بدانم برای چه باینجا آمده ای و چه حاجت داری؟ سوده گفت: ای معاویه امروز تو پیشوای مردم هستی و زمام امور آنها را بدست گرفته ای؛ فکر نمیکنی فردای قیامت هم هست و خداوند درباره حقوق از دست رفته مردم از تو بازخواست خواهد کرد؟

سپس زبان بشکایت خود گشود و گفت: ای معاویه! تو همواره شخصی را بسوی ما میفرستی که باخوش رقصی های خود تورا بفریبد و با قدرت تو بر ما ظلم کند و همچون خوشه های گندم ما را درو نماید و از حیات و هستی ساقط گرداند.

این بسربن ارض طاق را که بحکومت مامنصوب داشته ای از وقتی میان ما آمده مردان ما را میکشد و بزور اموال ما را تصاحب میکند. اگر بملاحظه تو نبود ما خود میتوانستیم دسته جمعی قیام کنیم و حساب او را یکسر نماییم ولی گفتم بهتر اینست که مستقیماً بتو مراجعه کنم و شکایت او را نزد تو بیاورم. اکنون اگر او را عزل کنی بسی خوشنود میشویم و گرنه تورا چنانکه باید خواهم شناخت!

در اینجا معاویه پیمانان صبرش لبریز شد و گفت: هان ای سوده! آنقدر جرأت پیدا

کرده‌ای که در حضور من چنین کلماتی بر زبان میرانی و مرا از انقلاب قبیله خود میترسانی و تهدید میکنی ؟ بخدا قسم هم اکنون دستور میدهم تو را بانهایت خواری برشته‌ری چموش سوار کنند و بسوی بسربن ارطاة باز گردانند تا او هر طور مصلحت میدانند در باره تو حکم کند .

زن بیچاره سر بزیر انداخت و لعظه‌ای سکوت کرد ، سپس سر بر داشت و این دو شعر بسیار عالی را گفت :

صلی الاله علی روح تضمنه
قد حالف الحق لایبغی به بدلا
قبر فاصبح فیه العدل مدفوناً
فصار بالعدل والایمان مقروناً

درود خداوند بر روح بزرگی باد که چون قبر بدن او را در بر گرفت ؛ حق و عدالت نیز با وی دفن شد . او بحق و عدالت سوگند یاد کرده بود که چیزی راه حق و عدالت نپوید ؛ و خود با حق و عدالت همدم بود سپس بی اختیار گریست : معاویه برسید : این شخص که دارای این اوصاف است کیست ؟

گفت : او آقا سرور من امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (ع) بود . گفت : چطور ! مگر علی چکاری برای تو کرد ؟

گفت : وقتی آنحضرت شخصی را برای گرفتن ذکوة در میان قبیله ما گماشت ؛ گماشته نسبت بما اجعافی نمود ؛ من برای شکایت از وی بنزد علی علیه السلام رفتم دیدم ایستاده است که نماز بگذارد ، چون متوجه شد : ستم دیده‌ای بداد خواهی آمده شروع بنماز نکرد و با کمال لطف و مهربانی پرسید : آیا حاجتی داری ؛ عرض کردم : آری ؛ این مرد ؛ که بسوی ما فرستاده‌ای زور میگوید و من از دست وی شکایت دارم . ای معاویه همینکه علی این حرف را از من شنید گریست آنگاه دست بسوی آسمان برداشت و گفت : پروردگارا ! گواه باش که من باین قبیل گماشتگان و فرمانداران دستور نداده‌ام که بر بندگانت ستم روا دارند و از سیر حق و عدالت منحرف گردند ؛

سپس قطعه یوستی از جیب بیرون آورد و بر آن نوشت : **بسم الله الرحمن الرحيم**
- قد جاتکم ینة من ربکم فاقوا الکیل والمیزان ولا تبخسوا الناس اشیاءهم
ولا تقسوا فی الارض بعد اصلاحها ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون (۱) بقیة الله خیر
لکم ان کنتم مؤمنین وما انا علیکم بحفیظ (۲) بنام خداوند بخشنده مهربان دلیل روشنی

از جانب خداوند شما آمد کم فروشی نکنید و از حقوق مردم چیزی نکاهید ، و در روی زمین بعد از آنکه کارش باصلاح گرایید ، فساد نکنید صلاح شاهه من است اگر بدانید . آنچه خداوند برای شما گذاشته است اگر ایمان داشته باشید برای شما بهتر است ؛ و من حافظ شما نیستم و در ذیل آن نوشت : چون نامه من بتو رسید ؛ اموال بیت المال را حفظ کن تا دیگری را بفرستم و آن را از تو بگیرد .

و با این نامه سرگشاده که بدست من داد حاکم خود را عزل کرد ، معاویه چون این داستان را شنید بمنشیان خود گفت : فرمانی نوشته باین زن بدهید تا سربن اوطاة درباره او انصاف روا دارد و باوی بمدالت رفتار کند .

سوده گفت : این فرمان فقط شامل حال من است یا قوم من هم مشمول آنند ؛ معاویه گفت : فقط برای تو است . سوده گفت : این برای من مایه تنگ و عار و بسیار زشت است اگر فرمان عادلانه و عمومی می نویسی من آنرا میپذیرم و گرنه بگذارد من هم در سر نوشت قوم خود شریک باشم ؛ معاویه گفت : بنویسد که او و قومش مورد تعرض قرار نگیرند و آنچه از آنها برده اند پس دهند . سپس گفت : ای وای ؛ چند در سخنان علی بشما جرأت و شهامت داده که در حضور من بدینگونه سخن میرانید ؟ ! (۱)

(۱) عقد الفرید جلد اول صفحه ۱۱۹ - اعلام النساء

قرآن را با دقت قرائت کنید

حضرت امام رضا علیه السلام کم سخن میگفت . آنچه میفرمود و هر جوابی که میداد و امثالی که میآورد ، همه از قرآن مجید اقتباس میشد . هر سه روزی یکبار قرآن را ختم میکرد و میفرمود : اگر بخواهم میتوانم کمتر از سه روز ختم کنم ولی هیچ آیه ای از نظر من نمیگذرد جز اینکه با دقت در معنی آن مینگریم که در باره چه موضوعی نازل شده ، و چه وقت از جانب خداوند فرود آمده است . به همین جهت هر سه روزی یکبار آنرا ختم میکنم (الانوار البیہ) .